

نقش شرایط داخلی ایران در شکل‌گیری حکومت علویان طبرستان

احمد رضا بهنیا فر

گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان

چکیده

نهضت علویان طبرستان یکی از مهمترین حرکت‌های شیعی زیدی در ایران محسوب می‌شود که در برابر دستگاه خلافت عباسی و امارت‌های طاهری، صفاری و سامانی ایستادگی نمود و در فاصله زمانی سال‌های ۳۶۰-۲۵۰ ه. ق. (نیمه قرن سوم تا آغاز ربع سوم قرن چهارم ه. ق.) منشأ تحولاتی مهم در ایران گردید. در ایجاد این حرکت، شرایط داخلی ایران به ویژه مناطق شیعه‌نشین، زمینه‌های مساعد در منطقه طبرستان و نیز ظلم و ستم نسبت به مردم و عکس‌العمل آنها نقش بسزایی داشت.

در این مقاله ابتدا به موقعیت جغرافیایی ایران در قرون نخستین اسلامی و نیز موقعیت تاریخی و جغرافیایی طبرستان و نقشی که در شکل‌گیری نهضت علویان داشت، اشاره می‌شود و سپس مباحثی چون عقاید علویان طبرستان و زمینه‌های شکل‌گیری نهضت آنها، دوره فرمانروایان

علوی طبرستان و نیز تعامل و تقابل آنان با خلافت عباسی و حکومت‌های ایرانی طاهریان، صفاریان و سامانیان بررسی می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: علویان، طبرستان، خلافت عباسی، شیعه، زیدیه، نهضت، حکومت طاهریان، صفاریان، سامانیان.

مقدمه

به طور کلی مفهوم « نهضت » در تبیین پدیده‌های اجتماعی کاربرد زیادی دارد. در این پدیده حرکت عمومی افراد جامعه و نتایج آن در جریان وقوع نهضت مدنظر بوده و توجهی به خشونت آمیز بودن یا نبودن آن نمی‌شود. لذا ممکن است نهضت به اهداف خود دست یابد و یا در بین راه متوقف شود، از این جهت در مفهوم نهضت، حرکت و مشارکت عمومی و هدف مشترک آنها مورد نظر است، خواه در سطح جهانی باشد یا در سطح ملی و یا گروهی.

بنابراین نهضت، حرکت یا رفتار گروهی نسبتاً منظم، مداوم و متمرکز برای رسیدن به اهداف اجتماعی- سیاسی معین و مشترک است که انقلابی یا اصلاحی می‌باشد.

مفهوم حکومت به عنوان یکی از عناصر دولت- کشور دارای سه جلوه متفاوت است:

الف- اقتدار و آمریت ب- سازمان و ساختار ج- کارکرد و اعمال قدرت.

حکومت یک قدرت سیاسی سازمان یافته است که امر و نهی صادر می‌کند و در قالب ساختار عمومی در کشور اعمال اقتدار نموده تا به کارکرد خود اعم از ایجاد نظم و امنیت و تنظیم امور داخلی و خارجی و وظایف دیگر بپردازد. پس اگر پیروزی نهضت تحقق پیدا کند، تشکیل حکومت صورت خواهد گرفت و ایجاد حکومت، نتیجه پیروزی نهضت است. در تاریخ ایران شاهد نهضت‌هایی با اهداف و عقاید متفاوت هستیم که منشا تحولات و تغییرات زیادی بودند. در بین رویدادهای تاریخی ایران، « نهضت علویان طبرستان » سرآغاز دگرگونی‌های مهمی در زمینه‌های مختلف به شمار می‌رود. آنها با الگو قرار دادن حرکت‌های مهم شیعی از جمله واقعه کربلا به مقابله با بیدادگری‌ها و انحازفات دستگاه خلافت عباسی پرداخته و تلاش کردند،

پناهگاهی به دور از مرکز خلافت بیابند که ایران و به ویژه منطقه طبرستان، با توجه به داشتن زمینه‌های مناسب، مورد توجه علویان واقع شد و بدین ترتیب نخستین حکومت مستقل با گرایش شیعی زیدی به سال ۲۵۰ هجری قمری در ایران شکل گرفت.

درباره علویان طبرستان تحقیقات و پژوهشهایی صورت گرفته؛ اما در مقایسه با موضوعات دیگر در تاریخ ایران اسلامی، توجه لازم به این نهضت نشده است. به استثنای منابع متقدم چون: «تاریخ طبرستان ابن اسفندیار»، «تاریخ طبرستان، رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی» و «تاریخ رویان اولیاءالله آملی»، کامل‌ترین پژوهش در مورد «علویان طبرستان» کتابی با همین عنوان از «ابوالفتح حکیمان» است. البته در منابع مربوط به تاریخ ایران در دوران حکومت‌های متقارن یا تاریخ دولت‌های شیعی به این موضوع اشاره‌هایی شده است.

هدف از نگارش این مقاله، پرداختن به موضوعاتی است که کمتر مورد عنایت پژوهشگران قرار گرفته است؛ تا از این راه موضوعاتی پنهان از تاریخ ایران اسلامی روشن‌تر شود. سوال اصلی ما در این مقاله آن است که شرایط داخلی ایران و منطقه طبرستان در شکل‌گیری نهضت علویان چه نقشی داشته و عملکرد فرمانروایان آنها و تعامل و تقابلهای آنها با خلافت عباسی و حکومت‌های هم‌زمان در ایران چه بوده است؟

موقعیت جغرافیایی ایران در قرون نخستین اسلامی

تعیین حدود ایران در قرون نخستین اسلامی به دلیل عدم برخورداری از وحدت سیاسی کاری بس دشوار است.

مشکلات اداره سرزمین پهناور ایران، پس از فتح آن توسط مسلمانان، سبب شد فاتحان دریابند که بهتر است سرزمین ایران به طور سنتی از طریق بین‌النهرین اداره شود، هر چند که این تصمیم مورد توافق همه حکام و خلفاء نبود. البته اوضاع سیاسی و موقعیت جغرافیایی ایجاب می‌کرد که مرزهای ایالتی و ولایتی قبلی با تغییرات جزئی حفظ شود.

به طور کلی محدوده جغرافیایی ایران را در این دوران می توان به این ترتیب بیان نمود:

۱) مرزهای شمالی ایران تا اوایل قرن سوم هجری خارج از محدوده خلافت اموی و عباسی بود و علت آن استقلال عمل حکومت های محلی منطقه محسوب می شد، تا اینکه اسلام با نفوذ علویان زیدی به تدریج وارد این منطقه شد. ناحیه گرگان نیز با وجود داشتن سیاست مستقل از طرف طبرستان اداره می شد؛ ولی می توانست حاکم واحد داشته باشد. آذربایجان مرزهای شمال و شمال غربی ایران را تشکیل می داد و مرکز آن مراغه بود، ولی در اوایل قرن چهارم هجری قمری این مرکز به اردبیل منتقل شد.^۱ لازم به ذکر است این ناحیه به علت داشتن حکام بومی ایرانی تبار، گاهی حتی تا ماوراء ارس و دشت مغان گسترش می یافت.

۲) در غرب ایران ناحیه جبال وجود داشت و شامل نواحی دماوند و همدان بود و حتی گاهی تا حدود قومس کشیده می شد و مرکز این ایالت ری بود.^۲

نواحی کاشان، اصفهان، قم و یزد با جبال در ارتباط بودند. منطقه کردستان یکی دیگر از مناطق غرب ایران بود و شامل شهرهای دینور، نهاوند، اسدآباد، بروگرد (بروجرد) و ناحیه شمالی اهواز می شد.

خوزستان نیز با شهرهای جندی شاپور (گندی شاپور)، رامهرمز، ایزج (ایذه)، سوس (شوش) و شوشتر در این قسمت واقع بود. در غرب و جنوب غربی ایران مرزهای طبیعی شط العرب و سلسله جبال زاگرس محدوده ایران را مشخص می کرد.^۳

۳- در شرق ایران دو منطقه خراسان و سیستان قرار داشت. خراسان شامل طبرستان، نیشابور، هرات، طوس، فوشنج، بادغیس، سرخس، ایبورد، مرو، طالقان، فاریاب، جوزجان، بلخ، طخارستان،

۱- بلاذری، فتح البلدان، ص ۳۲۵

۲- اصطخری، المسالك والممالک، ص ۱۶۹

۳- میراحمدی، مریم، نظام حکومت در ایران اسلامی (از صدر اسلام تا عصر مغول) ص ۹۰-۹۱

ترمد، بخارا، سمرقند، فرغانه، کش، شاش و اسروشنه بود.^۱ منطقه قهستان یا کوهستان در ناحیه مرکزی ایران را نیز جزیی از خراسان می‌دانستند.^۲

خراسان بزرگ چهار مرزبان داشت و ماوراءالنهر یکی از آنها بود.^۳ تعیین حدود خراسان از جانب غرب نیز بسیار مشکل بود؛ زیرا در طول تاریخ نوساناتی در محدوده آن دیده شده است. بعلاوه نواحی جنوبی مثل مکران و بلوچستان که معمولاً جزء فلات سند محسوب می‌شدند در دوره‌های بعد به سرزمین‌های اسلامی پیوستند.

۴- جنوب ایران شامل پارس (فارس) و کرمان با مرکزیت شیراز است. این شهر همانند گذشته در این زمان نیز اهمیت داشت، هر چند که مدتی کوتاه اردشیر خوره (فیروزآباد) جایگزین آن شده بود. سرزمین فارس شامل پنج ولایت بود که عبارتند از: اصطخر، اردشیر خوره، دارابجرد، ارجان، شاپور

کرمان در ناحیه جنوب شرقی ایران به مرکزیت سیرجان (سیرگان) واقع بود و شهرهای هرمز، روبین، بم، جیرفت و چند شهر دیگر را شامل می‌شد.^۴ خلیج فارس و مرزهای آبی حدود جنوبی ایران را تشکیل می‌داد.

موقعیت طبرستان و نقش آن در شکل‌گیری نهضت علویان طبرستان

الف: موقعیت جغرافیایی

طبرستان سرزمینی سرسبز و آباد و با موانع طبیعی در جنوب و جنوب شرق دریای خزر واقع شده است.

۱- اصطخری، همان، ص ۲۰۳

۲- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۱۱

۳- گردیزی، زین الاخبار، ص ۹۲

۴- اصطخری، ۴۹

«ابن اسفندیار» حدود طبرستان را از شرق به غرب از «دینار جاری» تا «ملاط» دانسته است.^۱ و دینار جاری محلی بود نزدیک تمیشه یا کردکوی کنونی و ملاط نیز در جنوب هوسم یا رودسر کنونی قرار داشت.

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب چنین آمده است: «طبرستان ناحیتیست بزرگ از ناحیه دیلمان و حدش از چالوس است تا حد تمیشه و این ناحیتیست آبادان و با نعمت بسیار و....»^۲

در نزد جغرافی نویسان قدیم عرب، طبرستان به منطقه کوهستانی مرتفع در شمال و شرق قومس اطلاق می شود و عمده آن سلسله جبال البرز واقع در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر بوده است. بنابراین طبرستان شامل دشت، کوه و ساحل دریا است و از ناحیه دیلمان تا مرز تمیشه وسعت داشته و شهرهای مهم آمل، ساری، تمیشه، چالوس و ناتل در منطقه جلگه ای آن و کلار، کجور و فریم در منطقه کوهستانی آن واقع بوده است.

سرزمین وسیع طبرستان به واسطه داشتن آب و هوای مناسب، جمعیت زیادی را در خود مستقر کرده بود. داشتن رودخانه های پر آب و جنگل های فراوان با انهار طبیعی و فواکه فراوان از مهمترین مختصات جغرافیایی طبرستان در آن زمان به حساب می آمد.^۳ همین مشخصات در ایجاد شبکه راههای ارتباطی منظم در این سرزمین نقش بسزایی داشت. هر چند که بیشتر راهها از میان دشت های هموار می گذشت ولی به لحاظ کوهستانی بودن برخی مناطق، راههای صعب العبوری نیز وجود داشت از جمله راهی که آمل ۴ را به ری متصل می کرد. هر چند که موقعیت جغرافیایی طبرستان گهگاه بر اثر تحولات سیاسی در منطقه تغییر می کرد؛ ولی این موقعیت در

۱- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۷۴

۲- بی نا، حدود العالم، ص ۱۴۴

۳- محمدتقی خان حکیم، گنج دانش، ص ۸۴۲

۴- آمل شهر مرکزی طبرستان و مرکز حکومت سلاطین بود.

سرنوشت سیاسی آن تاثیر زیادی داشت و می‌توانست مأمّن و جایگاه مناسبی برای گروه‌های مختلف از جمله علویان زیدی مذهب باشد.

ب: موقعیت تاریخی

در طول تاریخ به ویژه از زمان تسلط ساسانیان بر طبرستان حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل در این سرزمین به وجود آمدند که به ترتیب عبارتند از:

۱- سلسله قارنیان یا سوخرانیان که تحت تاثیر سیاست‌های اتوشیروان ایجاد شد. محل حکومت آن جبل قارن بود و حکومت آنها با مرگ مازیار بن قارن در سال ۲۲۴ ق خاتمه یافت.

۲- سلسله باوندیان: حاکمان این سلسله ملقب به ملک الجبال بودند چون آنان همیشه کوهستان را در تصرف داشتند.^۱

۳- سلسله دابویهیان یا گاوآبارگان: این سلسله بر دشت‌های طبرستان و برخی از مناطق کوهستانی تا حدود گیلان تا سال ۱۴۴۴ ق حکومت کردند.

۴- سلسله پادوسبانان که تا اوایل قرن ۱۱ هجری بر سر قدرت بوده و فرمانروایان آنها به اسپهد ملقب بودند.^۲

هر یک از این چهار سلسله تا چندین قرن بعد از ورود اسلام در منطقه طبرستان حکومت کردند و از میان آنها، علویان با اواخر حکومت اسپهد شروین بن رستم و شهریاران بعد از او از سلسله آل باوند در مازندران، با فریدون بن قارن بن شهریار و شهریاران پس از او از سلسله پادوسبان و با گیلهای اول در رویان، نور و کجور و با چند تن از شهریاران گیل دوم از جمله فخرالدوله نامور بن شهریار همزمان و روزگاری حاکم بر آنان بودند.

لازم به ذکر است که فرمانروایان سرزمین شمالی ایران مقارن ظهور اسلام از هر نظر تحت تاثیر ساسانیان قرار داشته و شکل حکومت، تقسیمات کشوری لقب امراء و حتی به لحاظ مذهبی تابع سلسله ساسانی بودند.

۱- مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۹۳

۲- حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، ص ۱-۴

در اوایل قرن دوم هجری اسلام وارد طبرستان شد، اما تسلط خلفای اسلامی بر این منطقه به دشواری صورت گرفت. طبرستان به واسطه داشتن کوههای بلند و استوار، جنگلهای انبوه و راههای تنگ و باریک همواره پناهگاه سران سرکش و اشخاص مخالف و مدعی قدرت و ارباب دعوت و منشا حوادث و ماجراهای فراوان بود. به همین دلیل این منطقه بسیاری از اوقات در مقابل سیل هجوم اجانب بیشتر از سایر نقاط ایران مقاومت ورزیده و تسلط بیگانگان را دیرتر به گردن می گرفت.

از طرف دیگر چون طبرستان آخرین منطقه ایران بود که به تصرف اعراب درآمد و فرمانروایان محلی آن، چنانکه ذکر شد پس از فتوحات مستقل بودند، سالیانه به خلفاء خراج پرداخت می کردند و یا از طرف خلفاء، آن مناطق را در اختیار می گرفتند. خاندانهای محلی نقش مهمی در قدرت گرفتن علویان در طبرستان داشتند، به طوری که حسن بن زید (داعی کبیر) با دعوت و کمک آنان توانست در سال ۲۵۰ هجری بسیاری از مناطق را از سلطه کارگزاران خلفاء خارج نماید و محمد بن رستم از ملوک کلار و چالوس پس از بیعت با داعی، بر مقدمه لشکر محمد بن اوس حمله برد و او را شکست داد. پس از چند روز که داعی در منطقه « پای دشت » اقامت داشت ملوک و سران محلی با ششصد نفر نزد او آمدند و در همان روز اسپهبدان طبرستان نیز به داعی نامه نوشته و از او حمایت کردند!

علاوه بر طبرستان، در دیلمان و گیلان نیز سلسله هایی حکومت می کردند مانند « هسودان » پادشاه گیلان و دیلمان که با حسن بن زید بر علیه سلیمان بن عبدالله حاکم مازندران همکاری کرد و « جستان » فرزند هسودان از متحدان داعی کبیر به شمار می رفت.

نتیجه اینکه علویان با کمک خاندانهای محلی که قدرت زیادی داشتند و با همیاری مردم توانستند حکومت تشکیل دهند. آنان سران و روسای مناطق را به عنوان حاکم همان شهر قرار می دادند؛ گرچه همین خاندانهای محلی گاهی با علویان درگیر می شدند.

طبرستان تحت سلطه خلفای اموی و عباسی

پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان، تعدادی از شاهزادگان، کارگزاران و بزرگان مذهبی و نظامی حکومت ساسانی به طبرستان گریختند و این پناهندگان در ایجاد دژی عظیم در طبرستان در مقابل اعراب سهم بسزایی داشتند.

منطقه طبرستان تحت تاثیر همین پناهندگان سیاسی و مذهبی بیشتر به آنچه داشت و معتقد بود، تعصب می ورزید و در برابر هجوم نظامی، سیاسی و فرهنگی دستگاه خلافت مقاومت می کرد. از این جهت در منابع دوره اسلامی شواهد فراوانی درباره زرتشتی بودن مردم این منطقه در قرون اولیه اسلامی و بقای آنها بر اعتقادات گذشته به ویژه در میان مردم گیل و دیلم یافت می شود.^۱

روند گرایش اسلام در طبرستان به ویژه تا زمانی که خلفا هنوز نتوانسته بودند به این منطقه راه یابند بسیار کندتر از سایر مناطق بود. چون پس از دوران خلفای اولیه خلافت اموی با وجود حملات زیاد به طبرستان، بهره ای جز شکست نبردند اما از زمان ورود عمال عباسی به بخش هایی از طبرستان بتدریج نفوذ اسلام در این سرزمین نمایان شد.^۲ و با تسلط طاهریان شتاب بیشتری گرفت.

عباسیان با از بین بردن آل بویه بر طبرستان مسلط شدند و با توجه به مشکلات فراوان به حکومت خویش ادامه دادند. در این راستا والیانی که با حکام محلی، از در خشونت وارد می شدند و به مردم ظلم و ستم روا می داشتند نمی توانستند به حکومت خود ادامه دهند؛ اما والیانی که با مردم و سران محلی مدارا می کردند موفق تر بودند.

به هر صورت تعداد مسلمانان در طبرستان اندک بود و علت آن را می توان در عدم سلطه کامل عمال خلفا بر این منطقه دانست و مواردی نیز مشاهده شده است که برخی از مردم دیلم پس

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹۰

۲- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱۶۹

از پذیرش اسلام پیمان شکنی کرده و به آیین آباء و اجدادی خود باز می‌گشتند.^۱ این روند ادامه داشت تا اینکه به مرور زمان منطقه طبرستان از حضور علویانی که به آنجا پناه بردند تاثیر پذیرفت. شاید مهمترین شورش در طبرستان در زمان خلافت مهدی عباسی توسط «ونداد هرمزد» چهارمین فرمانروای سلسله قارن صورت گرفت که او شماری از نواب و امرای خلیفه را به قتل رساند و سرانجام خلیفه با خشونت شورش را سرکوب کرد.^۲ بعد از همین واقعه بود که سیاست خلفا نسبت به طبرستان تغییر کرد و آنها روش مدارا با حکام طبرستان و مردم را در پیش گرفتند، اما با این وجود تعارض بین خلیفه و سران محلی ادامه داشت.

در زمان خلافت هارون و مامون با توجه به اینکه خلافت ثبات داشت، عباسیان در طبرستان موفقیتی به دست نیاوردند. سرانجام مازیار بن قارن از سال ۲۰۷ هجری با کمک مامون بر طبرستان دست یافت ولی با این وجود از این زمان به بعد خلیفه بغداد در این سرزمین از اعتبار افتاد.^۳ مازیار نیز در رقابت با عبدالله طاهر مغلوب شد و از سال ۲۲۴ هجری طبرستان به دست طاهریان افتاد و تا سال ۲۵۰ که علویان حکومت این سرزمین را بر عهده گرفتند، بر آنجا حکمرانی نمودند.^۴

در این دوران عبدالله بن طاهر حکومت طبرستان را به عمّ خویش حسن بن حسین بن مصعب واگذار کرد و با عنایت به وقوف عبدالله بر اهمیت منطقه طبرستان، فرزند خویش را که مقام ولایت عهدی داشت به حکومت آن دیار نشاندد. عبدالله در زمان سفر به خراسان برای جانشینی پدر، برادرانش محمد و سلیمان را به حکومت طبرستان منصوب کرد تا اینکه در سال ۲۵۰ هجری با شورش علویان، بساط حکومت طاهریان در طبرستان بر چیده شد.

۱- قدامه بن جعفر، الخراج، ص ۱۸۱

۲- مرعشی، ص ۳۲۵ و ابن اسفندیار، ص ۱۸۳ و ۱۸۹

۳- حکیمیان، همان منبع، ص ۳۷

۴- ترکمنی آذر، پروین و صالح پرگاری، تاریخ تحولات سیاسی و ... ایران در دوره صفاریان و علویان، ص ۱۲۴

زمینه‌های شکل‌گیری نهضت علویان در طبرستان

مهمترین نکته در تشکیل دولت علویان، ورود سادات^۱ به ایران است. این مهاجرت از همان قرن اول هجری آغاز شد و در نیمه‌های قرن دوم هجری سرعت گرفت. در اواخر قرن دوم و قرن سوم هجری، گروه‌های زیادی از سادات در شهرهای مختلف ایران از جمله قم، ری، اصفهان و گرگان در کنار سایر قبایل عربی مهاجر زندگی می‌کردند. مهمترین دلایل مهاجرت سادات به ایران عبارتند از:

۱- ایران در زمان امویان و عباسیان از مرکز خلافت دور بود و به همین واسطه به طور نسبی تحت فشار کارگزاران آنها قرار نمی‌گرفت. در حالی که سیاست خلفای اموی و عباسی بر کشتن یا زندانی کردن سادات علوی بود(هر چند که در عهد اموی، دوره خلافت عمر بن عبد العزیز(۱۰۱-۹۹هـ) از این جهت استثناء است).

۲- سادات علوی، بعنوان فرزندان پیامبر(ص) در نزد ایرانیان از محبوبیت کافی برخوردار بودند و این رویکرد به طور طبیعی میل آنان را به مهاجرت و آمدن به ایران می‌افزود. این واقعیت پس از عزیمت امام رضا(ع) به ایران نیز یکی از علل مهاجرت سادات علوی بود^۲. البته پرهیزگاری سادات در زندگی مذهبی خود باعث احترام مردم به آنها می‌شد.

۳- سادات علوی در برابر عباسیان ادعای خلافت داشتند، این مساله برای جریانهایی که با عباسیان مخالف بودند بسیار با اهمیت بود و آنها به دنبال رهبرانی بودند تا بتوانند مخالفت و مبارزه خود را با عباسیان مشروعیت بخشند^۳.

به هر حال مهاجرت سادات به ایران از جهات سیاسی- اجتماعی تاثیر مهمی در ایران داشت. در دوران خلافت اموی به ویژه حکومت ظالمانه حجاج بن یوسف ثقفی در عراق، علویان آماج حملات وی قرار گرفتند، این امر موجب شد تا سادات به منظور پناه جویی متوجه

۱- سادات افراد وابسته به خاندان پیامبر(ص) از طریق امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) هستند

۲- شیرخانی، تشیع و روند گسترش آن در ایران، ص ۴۹

۳- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، ص ۹۷

سرزمینهای شرق خلافت کردند. با مهاجرت آنان به این مناطق زمینه های دوستی آل علی(ع) شکل گرفت و در این شرایط قیام های علوی ایجاد شد.

یحیی بن عبدالله محض از نوادگان امام حسن(ع) پس از شرکت در قیام فنج مجروح شد و سپس با ورود به دیلم و طبرستان به سال ۱۷۵ هجری بر علیه هارون عباسی قیام کرد. وی از زمینه های فرهنگی و سیاسی منطقه بهره گرفت و یارانی را گرد خود آورد. یحیی پس از ناامیدی از حمایت شروین بن سرخاب از سلاطین محلی مورد حمایت حاکم دیلم قرار گرفت.^۱

تعداد زیادی از مردم با او بیعت کردند. هارون از این موضوع بسیار ناراحت شد. فضل بن یحیی برمکی را به حکومت گرگان، طبرستان و ری برگزید و او را با سپاه خود به منطقه روانه کرد تا یحیی را دستگیر نماید. سرانجام نیز یحیی دستگیر و زندانی شد تا در گذشت.^۲ از طرف دیگر هنگامی که محمد بن عبدالله طاهری قیام یحیی بن عمر را در کوفه سرکوب نمود؛ مستعین عباسی برای قدردانی از وی اقطاع طبرستان (بین کلار و جالوس) را به او بخشید. تصرف این اقطاعات از جانب جابر بن هارون نصرانی فرستاده محمد بن عبدالله طاهری که با زور و ظلم و ستم همراه بود، منجر به نارضایتی مردم منطقه شد. خاندان پادوسیان که کلار و جالوس را در اختیار داشتند با همکاری محمد و جعفر فرزندان رستم به مقابله با جابر پرداخته و از مردم دیلم نیز کمک خواستند و هم پیمان شدند که برای تنظیم امور، یکی از بزرگان علوی را به رهبری خود انتخاب نمایند.

با توجه به این که علویان در منطقه به حسن سلوک و نظم خواهی معروف بودند، آنان نزد محمد بن ابراهیم علوی که به زهد و تقوی و دانش مشهور بود^۳ رفتند و گفتند: «ما از ظلم این جماعت، به جان آمدیم و اسلام و ایمان با شماست، ما می خواهیم فردی از آل محمد(ص) را بر

۱- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۰۵

۲- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۸-۳۱۹

۳- مرعشی، ص ۱۲۹

خود حاکم کنیم تا با عدل و راستی، به سیرت محمد(ص) و علی(ع) برود، باشد که با تو بیعت کنیم»^۱.

اما وی نپذیرفت و گفت که شخصی شایسته، شجاع و مجرب در امور جنگی را سراغ دارم که اکنون در ری اقامت دارد، اگر نامه مرا نزد او ببرید، به کمک او به هدف خواهید رسید. آنان به همراه نامه ای از محمد بن ابراهیم به سوی حسن بن زید رفتند و او را به طبرستان دعوت کردند. وی دعوت را پذیرفت و وقتی به طبرستان آمد، همه مردم آن ناحیه از چالوس تا رویان و مازندران را آماده بیعت با خود دید و بنا به نقل ابن اسفندیار «جمله مردم طبرستان قبول کردند»^۲.

بحثی پیرامون عقاید علویان طبرستان

«علوی» به فتح عین و لام منتسب به حضرت علی(ع) است. علویان طبرستان از فرقه زیدیه بوده و زیدیه یکی از شاخه های مهم شیعه به مفهوم عام آن می باشد که در سالهای آغازین سده دوم هجری از بدنه عمومی شیعه جدا شد.

هر چند که برخی با قلمداد کردن زیدیه به عنوان یکی از شاخه های شیعه و انطباق بر آن ابراز تردید کرده یا با آن مخالفت نموده اند^۳. اما به طور سنتی مورخان و نویسندگان کتب ملل و نحل در انتساب این گروه به شیعه تردیدی ندارند تا جایی که برخی از آنها نام شیعه را بر دو گروه امامیه و زیدیه منطبق دانسته اند^۴.

زیدیه فرقه ای هستند که پس از امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به امامت زید فرزند امام سجاد(ع) قائلند و امام سجاد و سایر امامان بعدی شیعه اثنی عشری را تنها به عنوان پیشوایان علم و معرفت می‌پذیرند. نکته مهم در بررسی این فرقه آن است که شخصیت زید با اندیشه های زیدیه تفاوت دارد. امامان معصوم و دانشمندان امامیه معمولاً زید را به جهت دانش،

۱- آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، ص ۶۴

۲- ابن اسفندیار، ص ۲۳۱

۳- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۴۱-۴۳

۴- صابری، ص ۵۱

تقوی و شجاعت ستوده و قیامش را مورد تایید قرار داده اند، از نظر آنها زید بن علی مدعی امامت نبوده و به امامت پدر و برادر و پسر بردارش اعتقاد داشت و با رضایت آنان و با انگیزه انتقام خون امام حسین(ع)، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت و تشکیل حکومت و واگذاری آن به امامان معصوم قیام کرد. از نظر علمی و اعتقادی زید شاگرد پدر، امام سجاد(ع) و برادرش، امام باقر(ع) بود و به همین دلیل برخی زید را یک شیعه امامی دانستند.^۱ پس از زید در بین پیروان او دانشمندانی تربیت شدند که به تنظیم عقاید و احکام زیدیه پرداختند و بدین ترتیب مذهب زیدیه پدید آمد. اگر چه دانشمندان زیدیه به سیره عملی و نوشته های زید توجه داشتند، اما در عقاید از معتزله و در فقه از مکتب ابو حنیفه تاثیر پذیرفتند.

چنان که ذکر شد درباره مسأله امامت آنان تنها به سه امام منصوص معتقدند. آنان عقیده دارند که پیامبر اکرم(ص) به امامت امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) تصریح نموده و پس از این بزرگواران، امام کسی است که شرایطی را احراز نماید؛ از جمله این شرایط قیام با شمشیر بر علیه ستمگران است و از این جهت اینان پس از امام حسین به امامت امام سجاد و سایر ائمه امامیه که به جهاد علنی پرداختند اعتقاد ندارند و امامت زید بن علی یحیی بن زید، محمد بن عبدالله، ابراهیم بن عبدالله و شهید فخر و... معتقدند.

غیر از شرط «قیام به سیف»، شروط «فاطمی بودن»، «معرفت به دین و شجاعت» از شرایط امام است و منظور از فاطمی بودن کسی است که از طریق پدر به امام حسن(ع) و امام حسین(ع) که از فرزندان حضرت فاطمه هستند، برسد. پس در مسأله امامت بین زیدیه و امامیه اختلاف نظر وجود دارد، هم از جهت اعتقاد به سه نفر از ائمه منصوص در حالیکه امامیه، به دوازده امام منصوص اعتقاد دارند و هم از جهت شرط امامت برای مبارزه مسلحانه.^۲

۱- مطهری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، ۲، ص ۶۳-۶۴

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۹ به بعد

۳- برنجکار، رضا، آشنایی با فرق اسلامی، ۸۸-۸۹

لازم به ذکر است که مهمترین اصل در مساله امامت در بین زیدیه جواز امامت مفضول به فاضل است. هر چند که برخی از مورخین صدور این جواز را به زید نسبت می دهند.^۱

اما بیان این مساله از طرف زید با هدف تفاوت دو خلیفه اول و دوم با بنی امیه است و از این راه قیام خود بر ضد بنی امیه را توجیه می نماید.

مهمترین فرقه های زیدیه «سلیمانیه»، «جارودیه» و «صالحیه» هستند.^۲ به طور کلی اصول و عقاید فرقه زیدیه را می توان به شرح زیر بیان نمود:

۱- توحید و وحدت حضرت حق: که مراد از وحدت را نه وحدت عددی بلکه وحدت ذات مطلق می دانند.

۲- امامت: که توضیحات آن ذکر گردید.

۳- عدالت: به طوری که زیدیه به عدل به عنوان تحقق آنچه را که عقل از روی حکمت و مصلحت تمام جایز می داند و در این مورد عقیده آنها به معتزله نزدیک است.

۴- وعده و وعید: یعنی خدا خلف وعده نمی کند و بر همه چیز قادر است.

۵- مرتکبین گناه کبیره: آنها نیز مانند معتزله مرتکبین گناهان کبیره را فاسق می دانند.

زیدیان به ویژه در آغاز عهد عباسیان قیامهای زیادی انجام دادند که قیام یحیی بن زید، عبدالله بن حسن و فرزنداناش، محمد بن عبدالله (نفس زکیه)، ابراهیم بن عبدالله، شهید فخر، یحیی بن عبدالله، ابوالسرایا و ابن طباطبای، زیدیان یمن و سرانجام زیدیان طبرستان از جمله این قیامها است. بنابراین نهضت علویان طبرستان ادامه حرکت های زیدیه محسوب می شود.

فرمانروایان علوی در طبرستان

دوران حکومت علویان در طبرستان از سال ۲۵۰ هجری با قدرت گرفتن حسن بن زید آغاز و تا سال ۳۱۶ هجری با قتل حسن بن قاسم به پایان رسید.

۱- حسن بن زید (داعی کبیر) (۲۵۰-۲۷۰ هـ.ق)

۱- ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۴۲-۲۴۴

۲- نک مقالات الاسلامیین، ص ۶۸-۷۰، الملل و النحل، ۱۶۱-۱۶۲، فرق الشیعہ، ص ۷۶ به بعد

حسن بن زید پس از رویت نامه محمد بن ابراهیم از ری به طبرستان حرکت کرده و در کلار مورد استقبال قرار گرفت و مردم با وی براساس عمل به کتاب و سنت پیامبر و امر به معروف بیعت کردند.^۱ داعی با کمک مردم، آمل را تسخیر کرده و کارگزاران طاهری را از شهر اخراج نمود و افراد جدیدی مثل محمد بن عبدالعزیز، جعفر بن رستم و محمد بن عباس را به ترتیب به حکومت رویان، کلار و چالوس برگزید.^۲

محمد بن ابراهیم نیز از طرف مردم آمل به عنوان حاکم شهر انتخاب شد. داعی موفق به تصرف شهر ساری گردید و مبلغانی را نیز به خارج از طبرستان فرستاد. با مشاهده این وضعیت معتر خلیفه عباسی سپاهی را به فرماندهی «مفلح» به طبرستان فرستاد هر چند که فرستاده خلیفه پیروزی هایی را بدست آورد ولی با مرگ خلیفه به ری بازگشت و از ادامه جنگ بازماند.^۳

یکی از اقدامات داعی کبیر سرکوبی شورش های داخلی بود. چرا که برخی از اهالی طبرستان قدرت یابی حسن بن زید را مرهون زحمات خود می دانستند و به تدریج اختلافات و شورش هایی آغاز گردید. داعی نیز مصلحت دید به منظور مقابله با تهاجمات آینده طاهریان و خلیفه عباسی با شورشیان مدارا نماید.

سرانجام داعی کبیر موفق به تصرف تمام سرزمین طبرستان و قسمت بزرگی از گیلان و ری گردید. پس از آنکه در سال ۲۵۹ هجری طاهریان جای خود را به صفاریان دادند و خراسان ضمیمه متصرفات یعقوب شد قلمرو علویان طبرستان با صفاریان هم مرز گردید. هر چند که در ابتدا، پیروزی با سرسلسله صفاریان بود؛ ولی شورش اهالی چالوس علیه وی و محیط جغرافیایی طبرستان صدمات زیادی به سپاهیان یعقوب زد و به ناچار وی به گرگان عقب نشینی نمود و بار دیگر طبرستان به دست حسن بن زید افتاد.

۱- ابن اسفندیار، ص ۲۲۹

۲- همان، ص ۲۳۰

۳- ابن اثیر، ج ۶، ۲۰۵

بعد از این واقعه، داعی کبیر به سرکوبی مخالفان محلی و دشمنان خارجی همت گماشت تا اینکه در سال ۲۷۰ هجری برابر بیماری درگذشت.^۱

محمد بن زید (۲۷۰-۲۸۷ هـ. ق)

حسن بن زید قبل از مرگ، برای برادرش محمد بیعت گرفت و او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. محمد بن زید با مشکلاتی مواجه بود که عبارتند از:

۱- درگیری با ابوالحسین داماد داعی کبیر که آمل را تصرف کرده بود

۲- صفاریان

۳- اذکوتگین از فرماندهان ترک

۴- رافع بن هرثمه

هنگامی که احمد بن عبدالله خجستانی در نیشابور به قتل رسید پیروانش به رافع بن هرثمه پیوستند. رافع مدعی سلطنت خراسان بود، از این جهت با عمرو لیث صفاری جنگید ولی شکست خورد. در این هنگام محمد بن زید نیز از یکی از دست نشاندهان خلیفه شکست خورد. و همین امر باعث شد که رافع به جنگ با محمد بن زید تشویق شود. هر چند که در ابتدا به پیروزی‌هایی دست یافت، ولی در نهایت با توجه به شکست‌هایی که از سپاه عمرو لیث و خلیفه خورد، ناچار شد با داعی صغیر کنار آید و به او پناهنده شد. سرانجام نیز رافع توسط حاکم عمرو لیث صفاری به قتل رسید و در نتیجه خیال داعی از جانب این مدعی قوی آسوده گشت.

مقارن این ایام با انقراض سلسله صفاریان، امیر اسماعیل سامانی سر سلسله سامانیان در نواحی شمال شرق ایران قدرت گرفت. او پس از غلبه بر عمرو لیث، محمد بن هارون سرخسی را به جنگ با محمد بن زید فرستاد و در این نبرد، داعی صغیر کشته شد و طبرستان زیر سلطه سامانیان درآمد؛ تا این که حسن بن علی معروف به «اطروش» (ناصر کبیر) در طبرستان قیام کرد.

حسن بن علی (ناصر کبیر) (۳۰۱-۳۰۴ هـ. ق)

حسن بن علی از عالمان و رهبران بلند پایه دولت علویان زیدی در طبرستان است. او به خاطر ضربه شمشیری که در یکی از نبردها به سرش اصابت کرد و یا به دلیل هزار تازیانه ای که رافع بن هرثمه بر او زده بود، ناشنوا گشته و به همین جهت، به اطروش ملقب شد.^۱

ناصر پس از جنگ های بسیار موفق شد که سپاه متحد اسپهبدان و سامانیان را به یاری مردم شهرها و روستایان شکست داده و از طبرستان بیرون براند و بار دیگر دولت علویان را بر سر کار آورد.^۲

یکی از مهمترین اقدامات ناصر کبیر برای تثبیت حکومت خود و برقراری نهضت دوم علویان ایجاد پایگاه هایی برای فعالیت های فرهنگی بوده. وی از این راه به تبلیغ اسلام و پرورش شاگردانی پرداخت که به عنوان مبلغ به نقاط مختلف اعزام شدند. وی برای استمرار فعالیت های دینی و تداوم اجتماعات مذهبی در روستاها مسجد می ساخت.^۳ انجام این اقدامات فرهنگی در حمایت مردم از ناصر بر علیه محمد بن صعلوک که از طرف سامانیان در سال ۳۰۱ هجری به حکومت طبرستان انتخاب شد، موثر بود. مهمترین ویژگی ناصر کبیر برخورداری از فضل و تقوی و رعایت عدل و انصاف بود که در بیعت مردم با وی نقش بسزایی داشت.^۴

ناصر کبیر چون به امور مذهبی و دینی علاقه بیشتری داشت، فرمانروایی سیاسی منطقه را به پسر عموی خود حسن بن قاسم داد. به همین دلیل فرزندانش از وی ناخرسند شدند و یکی از آنها به نام ابوالحسن احمد معروف به صاحب الجیش که ظاهراً به جهت امامی بودن در نزد پدر چندان مقبول نبود، در طی برخی از اشعار خود بر این انتخاب پدر اعتراض می کرد.^۵

۱- جعفریان، ص ۱۰۳

۲- انصاف پور، غلامرضا، ساخت دولت در ایران، ص ۵۵۵

۳- ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۱-۸۲

۴- مرعشی، ص ۱۴۵

۵- ابن اسفندیار، ص ۲۷۳

یکی از مهمترین مشکلات ناصر کبیر برخورد با سامانیان بود که نمی‌خواستند به راحتی طبرستان را از دست دهند چون آنها از جانب خلفای عباسی نیز جهت نابودی علویان تحت فشار بودند به این جهت احمد بن اسماعیل سامانی، محمد بن عبدالله عزیز را با سپاهی به طبرستان فرستاد؛ ولی نتیجه جنگ، پیروزی ناصر کبیر بود. پس از این شکست، سامانیان برای تصرف طبرستان ناموفق بوده و پس از کشته شدن احمد بن اسماعیل سامانی توسط یکی از غلامانش در سال ۳۰۱ هـ. ق. ناصر کبیر بر طبرستان تسلط کامل پیدا کرد.^۱

حسن بن قاسم (داعی صغیر) (۳۰۴-۳۱۶ هـ)

طرفداران زیدی اطروش (ناصر کبیر) بر خلاف دیلمیان و گیلها، با جانشینی پسران وی موافق نبوده و آنها را برای فرمانروایی نامناسب می‌دانستند. ناصر خود نیز موافق بود که حسن بن قاسم را به جانشینی برگزیند. فرزندش ابوالقاسم جعفر با این اقدام پدر مخالف بود، از این جهت به ری رفت و ضمن اعلام اطاعت از سیاست عباسیان، از محمد صعلوک حاکم برگزیده دولت سامانی در آن سرزمین کمک گرفت تا با حسن بن قاسم مقابله کند. ابن اسفندیار می‌نویسد:

«... پیش محمد صعلوک رفت که به شهر ری والی بود، تقریر کرد که شعار و علم سیاه کند و سکه و خطبه به نام صاحب خراسان فرماید و او را مدد دهد تا طبرستان از ایشان باز ستاند.»^۲ نتیجه درگیری دو طرف، پیروزی حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر بود که حکمرانی طبرستان را بر عهده گرفت. حکومت داعی صغیر در طبرستان ظاهراً عدالت و رفاه را برقرار کرد، در عین حال اشتغال او به حکومت، وی را از رسیدگی به مظالم و صرف وقت در فقه و علم هم مانع نمی‌آمد.^۳

۱- ابن اثیر، ج ۷، ص ۳۶۲

۲- ابن اسفندیار، ص ۲۷۶

۳- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۱۳۹

داعی برای جلوگیری از تجاوز احتمالی سپاهیان و ایجاد ناراحتی برای مردم، لشکرگاهها را به خارج از شهرها منتقل نمود و سرکردگان سپاه را وا داشت تا همان جا برای خود خانه سازی کنند.

جنگ با اسپهبد شروین «ملک الجبال» یکی دیگر از اقدامات داعی صغیر بود؛ چون او به عهد خود وفا نکرد و خراج را به خزانه علویان نفرستاد.

مهمترین مساله در زمان حسن بن قاسم برخورد وی با سامانیان است. با روی کار آمدن نصر بن احمد سامانی به علت کم سن و سالی او و رقابت های خانوادگی در خاندان سامانی و نیز سرکشی برخی امراء، حکومت سامانیان دچار ضعف شده بود.

داعی پس از تسلط بر طبرستان و استفاده از ضعف سلسله سامانی موضع تهاجمی گرفت و «لیلی بن نعمان» را به جنگ با آنها فرستاد. وی پس از تسلط بر دامغان، در نیشابور به نام داعی خطبه خواند، ولی امرای خراسان و ماوراءالنهر که از تسلط علویان بر خود هراس داشتند به جنگ با لیلی بن نعمان پرداختند در نتیجه وی کشته شد و سپاهیان علوی شکست خوردند. دو علت مهم در شکست علویان موثر بود:

۱- اتخاذ راهبرد تهاجمی نهضت توسط علویان که بدون ارزیابی صحیح از موقعیت خود و دشمن و ایجاد زمینه مناسب برای توسعه صورت گرفت.

۲- خراسان به لحاظ اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای ورود علویان و تشکیل حکومت شیعی مناسب نبود و مردم آن دیار حکومت علویان را بر خود بر نمی تافتند.^۱ از این زمان به بعد حکومت داعی صغیر در طبرستان از دو جهت در خطر بود:

۱- امرای مخالف که حمله داعی را به خراسان دلیلی بر بی کفایتی وی دانسته و در صدد قتل او بر آمدند، اما این توطئه کشف و خنثی شد.

۱- ترکمنی آذر و پرگاری، همان، ص ۱۵۰

۲- سامانیان که به پیروزی در خراسان اکتفا نکرده و به سوی گرگان حرکت کردند. هر چند که سامانیان برای تصرف گرگان موفقیتی بدست نیاوردند ولی داعی نیز دیگر یارای مقاومت نداشت و در برابر مخالفان داخلی دوام نیاورد و به کوههای اطراف گریخت.^۱

پس از حسن بن قاسم، ابوالحسین احمد و ابوالقاسم جعفر حکومت علویان را در طبرستان در دست گرفتند ولی با مرگ آنها وضعیت حکومت علویان در طبرستان وخامت بیشتری یافت. به ویژه آن که امرایی چون ماکان بن کاکلی به دنبال کسب نفوذ بیشتری در حکومت بودند. ابوالحسین احمد پس از دو ماه و ابوالقاسم جعفر بعد از یک سال حکومت، وفات یافتند.

ماکان تلاش کرد که اسماعیل فرزند جعفر نوه دختری خود را به حکومت برساند؛ ولی موفقیتی بدست نیاورد تا اینکه در سال ۳۱۵ داعی دوباره حکومت را بدست گرفت، ولی یک سال بعد در درگیری با اسفاربن شیرویه کشته شد و دیگر فردی چون داعی پیدا نشد تا بتواند بر تمام طبرستان حکومت کند. هر چند که برخی از علویان در بخش‌هایی از طبرستان، حاکمیت محدودی داشته، اما موفقیت چندانی در تسلط بر همه طبرستان بدست نیاوردند.

به طور کلی در سقوط حکومت علویان در طبرستان دو علت موثر بود:

۱- اختلاف داخلی میان علویان که هر یک از آنها داعیه رهبری داشته و این موضوع فرصت مناسبی برای حکام محلی بود که منافع خود را تامین نمایند.

۲- گسترش حاکمیت علویان بدون ارزیابی از موقعیت دشمن در خارج از طبرستان که هم خسارت بسیاری به سپاه علوی وارد کرد و هم حکومت آنها را تضعیف نمود.^۲

علویان طبرستان و چگونگی تعامل ایشان با خلافت عباسی و سایر حکومت‌های ایرانی

از قرن سوم هجری به بعد، بر اثر مسایلی که در داخل و خارج از دستگاه خلافت عباسی می‌گذشت، خلافت، بتدریج قدرت و استحکام خود را از دست داد. از این زمان به بعد ایران

۱- ابن اسفندیار، ص ۲۸۶

۲- حسینیان مقدم و دیگران، تاریخ تشیع ۲، ص ۲۵

نخستین گام‌ها را برای رهایی از سلطه خلافت عباسی برداشت. ولی این امر به معنای استقلال سیاسی کامل نبود؛ چرا که نظریه خلافت که بعدها جای خود را به نظریه «خلیفه-سلطان» داد برای مسلمانان سنی که جمعیت غالب آن روز ایران را تشکیل می‌دادند تنها نظریه پذیرفته شده در مشروعیت حکومت بود. با این وجود خلافت عباسی دیگر نمی‌توانست قدرت خود را حفظ نماید و به تدریج سلسله‌های مستقلی تشکیل گردید.

در بعضی از مناطق، خلیفه ناگزیر می‌شد برای تامین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی، یکی از متنفذان آنها را به حکومت موروثی آن ایالت منصوب نماید. این گونه امارتها به تدریج به صورت دولت‌های مستقل درآمدند.^۱ گاهی نیز پیش می‌آمد متنفذان محل، خودسرانه و به اتکای نیروی نظامی خویش بدون اینکه از طرف خلیفه منصوب شده باشند یا فرمانی از وی صادر شده باشد، حکومت محلی را به دست می‌گرفتند. پدایش دولت‌های محلی در ایران، بخصوص در شرق، که با علویان طبرستان برخورد جدی داشتند از یک سو نتیجه مبارزه داخلی در درون خلافت بود و از سوی دیگر، بر اثر نهضت‌های مردمی، که ارکان قدرت خلفا را متزلزل ساخته بودند، تسریع گشت.

سلسله‌هایی که از زمان مامون در ایران شکل گرفتند، دو دسته بودند:

- ۱- دسته اول آنهایی که به علت گرویدن به مذهبی غیر از مذهب رسمی خلفا- یعنی تسنن- مدعی خلافت بغداد شدند، مانند علویان طبرستان، آل زیار و آل بویه که سیادت و برتری روحانی و معنوی خلفا را قبول نداشتند.
- ۲- دسته دیگر خلیفه را امیرالمومنین می‌شناختند و به نام او خطبه می‌خواندند و مذهب خلیفه را نیز می‌پذیرفتند مانند سامانیان، غزنویان و سلجوقیان.

همین مساله در ارتباط حکومت‌های ایرانی با خلافت عباسی تاثیر بسیار داشت. به ویژه علویان طبرستان که مذهبی غیر از مذهب خلفا داشته و مسلماً همواره با دستگاه خلافت عباسی در

۱- بیکولوسکایا، ن. و. دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۲۱۶

تقابل بودند. به طوری که درگیری علویان طبرستان با طاهریان و سامانیان از جانب خلیفه هدایت می‌شد.

خلفای عباسی دشمن سرسخت علویان طبرستان بودند از این جهت به ابتکار آنها بود که اهالی طبرستان به جنگ با عباسیان پرداختند اما عامل قوت عباسیان حکومت‌هایی چون طاهریان، صفاریان و سامانیان بودند که بنای مخالفت با علویان طبرستان را گذاشته و سرانجام با کمک همین حکومت‌ها به ویژه سامانیان موفق به براندازی علویان در طبرستان شدند.

ارتباط علویان با طاهریان به دو عامل بستگی داشت:

۱- علویان مورد تایید خلافت عباسی نبودند، اما طاهریان روابط خوبی با عباسیان داشتند پس طاهریان برای خشنودی خلافت و حفظ تقدس خلفا لازم می‌دیدند که با علویان برخورد نمایند. بنابراین طاهریان یک رابطه انتقاعی دو جانبه با خلافت بغداد داشته و از این جهت ناگزیر به درگیری با علویان بودند.

۲- نزدیکی طبرستان به خراسان، خارج شدن حکومت طبرستان از دست طاهریان و اهمیت این منطقه برای آنها نیز برخورد دو طرف را امری اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، به ویژه آن که مردم طبرستان نیز از ظلم و جور حکام طاهری مانند محمد بن اوس و جابرین هارون به ستوه آمده و دست به دامان دعوات علوی شدند.

هر چند که صفاریان و علویان بر خلاف نظر خلفای عباسی روی کار آمده بودند اما تفاوت اساسی آنها در این بود که علویان، شیعه زیدی محسوب می‌شدند در حالی که صفاریان نه تنها از شیعیان حمایت نمی‌کردند، بلکه برای خشنودی خلیفه عباسی آنها را تحت تعقیب نیز قرار دادند و بنا به اقتضای سیاست گاهی از اهل سنت نیز طرفداری می‌کردند.

برخورد جدی صفاریان و علویان با حمله یعقوب لیث به طبرستان و گرگان آغاز شد. هر چند که هدف یعقوب از حمله به طبرستان، به بهانه جستجوی گریختگان خویش صورت گرفت، اما می‌خواست این مناطق را از سلطه علویان خارج کرده و بر قلمرو خویش بیفزاید. علاوه بر آن یعقوب قبل از حمله به طبرستان رسولانی نزد معتمد عباسی فرستاد و گزارش اوضاع خراسان و

حمله به گرگان و طبرستان را به اطلاع خلیفه رساند. چون او می دانست که دستگاه خلافت با علویان دشمن بوده و طاهریان نتوانستند علویان را سرکوب نمایند، در نتیجه یعقوب با حمله به طبرستان می خواست خلیفه از تقصیر حمله وی به نیشابور و انقراض دولت طاهریان درگذرد.

بنابراین حمله حاکم صفاری به طبرستان با هدف خوشایندی خلیفه نیز صورت گرفت. اما شکست یعقوب در طبرستان از یک طرف باعث ناراحتی خلیفه شد، چون صفاریان در شکست علویان زیدی مذهب ناکام ماندند و از طرف دیگر شاید منجر به رضایت خلیفه نیز گردید، چون امارت صفاریان از نوع استیلاء بود و چنان چه ذکر شد، بدون فرمان خلیفه و با اتکاء به شمشیر قدرت گرفته بودند. در نتیجه پیروزی یعقوب در طبرستان می توانست باعث افزایش قدرت او و نافرمانی بیشتر از خلیفه شود.

سیاست یعقوب در برابر علویان باعث ضربه زدن به هر دو طرف (علویان و صفاریان) شد و آنها را که می توانستند علیه خلیفه عباسی و سیاست های او عمل نمایند، تضعیف نمود و از طرف دیگر نه تنها بر قدرت اقتصادی منطقه طبرستان صدماتی وارد نمود، بلکه در جنگ صفاریان با علویان مشخص شد که مردم طبرستان هنوز به علویان وفادار هستند. سیاست صفاریان نسبت به علویان در دوران عمرولیث متعادل تر شد چون عمرو برای سرکوبی رافع بن هرثمه نیاز به ارتباط با محمد بن زید داشت تا او را از کمک به رافع باز دارد. از طرف دیگر نیز زیدیان طبرستان برای بقای حکومت خود و کاستن از مخالفت صفاریان از سیاست عمرولیث خوشحال به نظر می رسیدند.

تفاوت بارز علویان با سامانیان در مرام و مسلک مذهبی آنان بود، چون سامانیان سنی مذهب و علویان شیعه زیدی محسوب می شدند و این مساله در روابط سامانیان و علویان موثر بود. علاوه بر آن رابطه دو جانبه سیاسی سلسله سامانی با خلافت عباسی نیز در تقابل آنها با علویان تاثیر داشت. چون امرای سامانی در دفع آنچه نزد خلیفه بغداد فتنه و خروج مخالفان خلافت تلقی

می‌شد، مجاهدت خود را به مثابه سعی در تقویت و تحکیم اساس خلافت عباسی و مبارزه با آنچه بنیاد مذاهب عامه اهل سنت را تهدید می‌نمود، وانمود می‌کردند.^۱

برخورد جدی سامانیان با علویان در دوران امیر اسماعیل سامانی که اوج قدرت سامانیان بود، روی داد و در نتیجه آن، هر چند که در ابتدا پیروزی با سپاه علویان بود، ولی در نهایت سامانیان پیروز شدند و محمد بن زید به قتل رسید. پس از قتل محمد بن زید و آغاز امارت ناصر کبیر، او با کمک محمد بن هارون که کینه سامانیان را در دل داشت و نیز با همراهی مردم گیلان بار دیگر بر طبرستان دست یافت.^۲ شکست سخت سامانیان از علویان در زمان حسن بن قاسم داعی قدرتمند علوی اتفاق افتاد. ابن اسفندیار می‌نویسد: «در سال ۳۴۱ هـ. ق. نصر بن احمد سامانی با سی هزار نفر حشم بیامد به کهستان طبرستان، جنگ افتاد و این سپاه از داعی حسن بن قاسم شکست خورد، امیر نصر سامانی بیست هزار دینار باج داد تا خلاص شود و به بخارا بازگشت»^۳

سرانجام سامانیان موفق به کاری شدند که طاهریان و صفاریان، و حتی خلافت بغداد نتوانسته بودند به انجام آن موفق شوند و با سربلندی از عهده آن برآمده و علویان را برانداختند.

نتیجه‌گیری

از این بحث نتایج زیر حاصل می‌شود:

- ۱- سنگ بنای حاکمیت علویان طبرستان را باید مهاجرت سادات علوی به منطقه گیلان و طبرستان دانست که در زمان عباسیان به سبب قیام‌هایی که از سوی علویان برپا می‌شد و بیشتر با شکست مواجه بود، شتاب بیشتری گرفت. علاوه بر آن فشار عوامل حکومتی و وجود زمینه‌های مناسب اجتماعی نیز در این مهاجرت مؤثر بود.

۱- زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۲۳

۲- اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ مفصل ایران، ص ۱۱۸

۳- ابن اسفندیار، ص ۲۸۷

۲- حضور و استقرار سادات علوی در طبرستان و دیلم، سبب امتزاج خونی دو عنصر قومی عرب و ایرانی و از آن مهمتر، تحکیم و تثبیت تشیع در میان ایرانیان شد. تشکیل دولتی علوی تبار و زیدی مذهب در ایران، آن هم بنا به خواست مردمان بومی طبرستان و دیلم، سنگ بنای رشد و گسترش سریع سیاسی- مذهبی تشیع در ایران گردید.

۳- شرایط ویژه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و به ویژه جغرافیایی طبرستان در شکل گیری حکومت علویان نقش بسزایی داشت. چون طبرستان به لحاظ ارتباط اندکی که با سایر جوامع داشت وضعیت نسبتاً پایداری را می گذراند و در نتیجه قبایل و گروه هایی به این سرزمین کوچ کردند که می توانستند پشتوانه محکمی برای علویان باشند.

۴- حکومت سیاسی- مذهبی زیدیان طبرستان، موجب هموار شدن راه نفوذ قطعی اسلام در آن سرزمین گردید و در حقیقت علویان طبرستان، امر مهمی را که خلفای بغداد با جنگ و جدال نتوانستند انجام دهند، با درایت تمام به پایان رساندند. آنها با انجام اقدامات فرهنگی به ویژه تاسیس مساجد و مدارس علمیه در نقاط مختلف طبرستان نقش مهمی در تحولات فرهنگی منطقه ایفاء نمودند.

۵- فرمانروایان زیدی در طبرستان با مردم منطقه با عدل و انصاف رفتار کردند و از هر گونه ظلم و ستم پرهیز نمودند و این امتیازی بود که آنان را از خلفای عباسی جدا می کرد. بنابراین مردم طبرستان با میل و رغبت، اطاعت حکومت علویان زیدی را پذیرفته و با سیاستی عادلانه دعوت خود را در طبرستان بسط و گسترش دادند.

۶- با توجه به این که ایجاد حکومت علویان زیدی مذهب طبرستان بر خلاف نظر خلافت عباسی بود، خلفا تمام تلاش خود را برای نابودی آنها بکار بستند و استفاده عباسیان از حکومت های ظاهری، صفاری و سامانی در مقابله با علویان طبرستان در راستای همین سیاست بود.

۷- در زوال و سقوط حکومت علویان در طبرستان بیش از هر عاملی نقش اختلافات و مناقشات داخلی و راهبرد تهاجمی نهضت و مشکلات ناشی از آن مشاهده می شود.

منابع

- ۱- آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱.
- ۳- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور، ۱۳۲۰.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، تهران، ۱۳۱۲.
- ۵- در اصطخری، المسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۶- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین و اخبار هم، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابفروشی صدوق.
- ۷- انصاف پور، غلامرضا، ساخت دولت در ایران از اسلام تا سورش مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۸- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، ۱۳۴۶.
- ۹- بی نا، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات پهلوری، ۱۳۶۲.
- ۱۰- برنجکار، رضا، آشنائی با فرق اسلامی، قم، موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸.
- ۱۱- پیکولوسکیا، ن، و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۶.
- ۱۲- ترکمنی، آذر، پروین و پرگاری، صالح، تاریخ تحولات سیاسی و ... ایران در دوره صفاریان و علویان، سمت، ۱۳۷۸.
- ۱۳- جعفریان، رسول، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- ۱۴- حکیم، محمدتقی خان، گنج دانش یا جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۶.
- ۱۵- حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۶- حسینیان مقدم، حسین و دیگران، تاریخ تشیع ۲، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- ۱۷- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- ۱۹- شیرخانی، علی، تشیع و روند گسترش آن در ایران، قم، نشر معارف، ۱۳۸۲.
- ۲۰- صابری، حسین، تاریخ فوق اسلامی ۲، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
- ۲۱- طبری، محمدبن جویری، تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، جلد ۲، ۱۳۵۰.
- ۲۲- قدامه بن جعفر، الخراج، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو، تهران، البرز، ۱۳۷۰.
- ۲۳- گردیزی، زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۲۴- مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمد تسیحی، تهران، ۱۳۴۵.
- ۲۵- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۲۶- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۸۰ هـ. ق.
- ۲۷- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۸- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، اوائل المقالات، تبریز، ۱۳۷۱.
- ۲۹- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ سنگی، تهران، جلد ۴۶، ۱۳۰۷.
- ۳۰- میراحمدی، مریم، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی (از صدر اسلام تا عصر مغول) تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.